

هو

ما يوسف خود نمی فروشیم تو سیم سیاه خود نگه دار

با سلام و درود خدمت پیر عزیز قطب طریقت حضرت درویش هدایت الله منشی زادگان

یوسف را خداوندی که دوست دار زیبایی است زیبا آفرید و سرگذشتش را بهترین داستان ها قرار داد. او را در دامان پیر طریقتش، که همان پدرش بود به جهان فرستاد، تا پای آبله از این خانقاه به آن خانقاه سرگردان یافتن پیری نباشد. از علومش بهره مند گردانید. از چاهش برکشید و بر مسند عزتش نشانید و هر که با او دشمنی ورزید، خود خوار شد که هر که را خدا پذیرفت، کسی نمی تواند که براند.

در آن روزگار اگر ده برادر، یوسف را به چاه افکندند، برادری هم بود که داغ او را به جگر بگیرد. اگر ده برادر چشم دیدنش را نداشتند، پدری هم بود که دیده اش از فراق یوسف تار شود. اگر برادران، به چاهش افکندند کاروانی هم بود که او را از چاه برگیرد. اگر در بازار برده فروشانش فروختند، خیل خریداران هم بودند که دار و ندارشان را، در بهای آن حسن خداداد از جان و دل می پرداختند. اما امروز چه؟

امروز خداوند بر ما منت نهاده و نعمت تمام کرده است و عزیزترین بندگانش را، به دستگیری ما فرستاده است. چه بگوییم که آن عزیز خداوند، در میان ما رنجی کشید که، هزار رحمت بر برادران یوسف باد.

اگر یوسف را به زر خریدند، امروز پیران را به مفرغ می فروشند.

اگر یوسف هفت سال در زندان بود، من پیری را می شناسم که دنیا برای او زندان است.

و اگر هاتفی، با دل یوسف ندا می داد:

ماه کنعانی من، مسند مصر، آن تو شد وقت آن است، که بدرود کنی زندان را

دل پیر من، نجوا می کند:

نازپروردِ تنعم، نبرد راه به دوست عاشقی، شیوه رندانِ بلاکش باشد

اگر یوسف پدر و برادرانش را به مصر نزد خود آورد تا در کنار هم زندگی کنند، پیرمان از خدا خواست، تا او را به دورترین مکان ممکن بفرستد، که نه اغیار را لایق خود می دید و نه یار را.

اگر یوسف در کودکی خوابی دید که بیانگر مقام بلندش بود و علیرغم امر پیرش، آن را برای نامحرمان تعریف کرد، پیرمان پس از چهل سال استادی در وادی عرفان، اشاره وار از خوابی مشابه سخن می گوید که او هم در اوان جوانی دیده است.

اگر یوسف تعبیر خواب می دانست و بدان علم، تا مسند عزیزی مصر بالا رفت پیرمان گذشته و حال و آینده و هر چه در آن است را می بیند و می داند ولی کتمان می کند.

اگر یوسف نافرمانی خدا نکرد و دست از نامحرم کشید، پیرمان نگاه از محرم و نامحرم گرفت چرا که به کار دیگر فرستاده شده است و فرمان دیگری دارد.

اگر یوسف برای نجات خود دست به دامان غیر حق شد، پیرمان دست جز به دامان حق ندارد و هیچ نمی خواهد، چرا که می گوید: زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت.

اگر یوسف در آن مسند حکومت مصر، آرزوی دیدار دوباره پدر و برادرانش را در دل داشت، پیرمان بر چهار عنصر حکم می راند و باز دلتنگ دُرَدانه ی خویش، از یاد یار و اغیار گریزان است.

اگر یوسف در دوره ای از یاد پیرش غافل شد، پیرمان در یاد یار دیرین و پیر کاملش، هر دم نظر می دواند که :

کجاست هم نفسی، تا به شرح عرضه دهم که دل چه می کشد از روزگار هجرانش

اگر یوسف می خواست، برادرانش بفهمند که با یوسف چه کردند و توبه کنند و آن ها را ببخشند، پیرمان لطف ها می کند و بسیاری از آنان که زیر سایه ی لطف و رحمت او زنده اند، حتی نامش را نمی دانند.

اگر یوسف بنده ای را آزاد کرد، پیرمان افراد آزاد و بی قید را بنده می سازد چرا که :

گر بنده کنی به لطف آزادی را بهتر که هزار بنده آزاد کنی

اگر یوسف را زجر دادند تا به پادشاهی برسانند، پیرمان را به هزار رنج، به مقام فقر و فنا رسانیدند.

اگر یوسف به دنبال فقرا می گشت تا آن ها را غنی کند و به سامان رساند، تا از مشقت و زحمت برهند، پیرمان به دنبال انسان های تشنه می گردد تا ایشان را از پس زحمات بسیار، به مقام درویشی و فخر فقر برساند.

اگر یوسف برای نظارت بر اوضاع شهرها، به آن جا سفر و سرکشی می کرد، پیرمان بر امور کرات و کهکشان ها نظارت دارد و به چشم بر هم زدنی، سرکشی می کند.

شنیده ام یوسف وقتی پیرش را دید، به او احترام نکرد، اما مریدان پیرمان او را ندیده با عکس او عشق می بازند و به ندای باطن نجوا می کنند :

طریق خدمت و آیین بندگی کردن خدای را که رها کن به ما و سلطان باش

این است که اگر از تبار یوسف دیگر پیامبری برگزیده نشد، به نفس پیر مکتب و اذن حق، تا زمان ظهور امام زمان، از مکتب اشراقیه محافظت می گردد.

یا علی

التماس دعا